

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

هدیه تلخ و شیرین ما به مردم خاورمیانه

چه شیرین است، وقتی زنان و مردان سکولار دموکرات کشور همسایه ما، ترکیه، در پی اعتراض به نابودگران درختان میدان قاضی، مقابل کسانی می ایستند که می خواهند حکومت سکولار ساخته کمال آتاتورک شان را نابود کنند؛ و چه تلخ است وقتی همین زنان و مردان در خیابان های شهرهای بزرگ شان شعار می دهند که «تورک میلت، بوگون ایشی کوتارماسوز، سابا ایرانین سرنوشتیه دونجکسوز» که اگر قرار بود به فارسی شعار دهند، سخن شان چیزی می شد در این حدود که: «امروز اگر نجیبیم، فردایمان ایران است!»

esmail@nooriala.com

چه شیرین است، وقتی زنان و مردان سکولار دموکرات کشور همسایه ما، ترکیه، در پی اعتراض به نابودگران درختان میدان قاضی، مقابل کسانی می ایستند که می خواهند حکومت سکولار ساخته کمال آتاتورک شان را نابود کنند،

چه تلخ است وقتی همین زنان و مردان در خیابان های شهرهای بزرگ شان شعار می دهند که «تورک میلت، بوگون ایشی کوتارماسوز، سابا ایرانین سرنوشتیه دونجکسوز» که اگر قرار بود به فارسی شعار دهند، سخن شان چیزی می شد در این حدود که: «امروز اگر نجیبیم، فردایمان ایران است!»
براستی چه تلخ است که می بینیم «ایران ما» نماد وضعیتی است که ملل دیگر، برای جلوگیری از افتادن کشورشان به روز سیاه آن، به خیابان می ریزند تا به اسب افسار گیسخته اسلامیست های کشورشان دهانه بزنند و نگذارند که دست آورد هاشان در زیر سم پورتمه فاتحانه آن بشکند و به هرزآبه های تاریخ بپیوندد؛

و چه تلخ و شیرین است این واقعیت که همه اشتباهات و کم کاری های لاقابل ما درسی آزمایشگاهی را به ملل دیگر خاورمیانه عرضه داشته است تا آینده شان را آنگونه رقم زنند که ما در 1357 رقم زدیم. در واقع، چنین پیش آمده که بیش از سی سال است که ملت ما رنج تاریخ را کشیده و چشیده است تا ملل دیگر از عاقبت اش درس بگیرند و آنچه را در راستای استقرار سکولار دموکراسی به دست آورده اند پاس بدارند.

و از «خاورمیانه» می گویم چرا که درس آموزی از تجربه ما اختصاص به ترک ها ندارد. همین چند روز پیش بود که بیست میلیون مصری نیز به خیابان ها ریختند تا نگذارند مصر هم ایرانی دیگر شود و تن به حکومت شریعت آخوندهای اسلامیست اش بسپارد، لت و پار شود، زن و مردش تکه تکه شوند، باورمندان به مذاهب صد گونه اش خانه خراب و محصور شوند، اقوام اش از ستم مضاعف به ستم هائی بی شمار دچار آیند و کودکان اش چنان مغزشوئی شوند که تاریخ واقعی شان را فراموش کنند و بیاموزند که مادران و پدران باستانی شان، «اعراب نجد تازه مسلمان» را با آغوش باز پذیرفتند و داوطلبانه از آنان خواستند که مردان شان را سر ببرند و زنان و کودکان شان را با تجاوز و بی حرمتی و زور به کنیزی و بردگی بکشانند و آسیاب شهرها را با خون همین «آغوش گشودگان» بگردانند.

آری، سه نسل از مردم ایران جنگ و زندان و شکنجه و تجاوز و اعدام را هزینه آن کرده اند تا امروز مصری ها و ترک ها بخود آیند و نگذارند آنچه اسلامیت ها برایشان تعبیه کرده اند تحقق یابد. این فدیة هدیه مردم ایران است به گوشه ای باستانی از جهان، که اگر بخود نجند، در حلقوم اسلامیت ها بلعیده شده و در معده بویناک شان گواریده خواهد شد.

ما، متأسفانه، در دهه هزار و سیصد و پنجاه مان چنین نمادی را در پیش رو نداشتیم و نمی توانستیم حدس بزنیم که هواپیمای افرانسی که تنوره کشان بر باند فرودگاه «مهر - آباد» مان نشسته چه هیولائی را برایمان به سوقات آورده است. نمی دانستیم که «مردان خدا» چون بقدرت برسند چگونه هیچ از اتلاف خون جوانان و انهدام جوانی، و از تخریب تمدن های باستانی و اکنونی مان سیراب نخواهند شد و، تا بر تخت قدرت نشسته و با فروش نفت کشور می توانند سپاه و اطلاعات و نیروی انتظامی وفادار به «انقلاب اسلامی» بسازند و زندگی شان را تأمین کنند، جز استقرار جهنم بر زمین و افساد در بهشت های انسانی به کاری دست نخواهند زد.

جوانان امروز ترکیه اما وقوع همه این حوادث را در همسایگی کشورشان دیده و از آن درس آموخته اند. مصریان نیز در همین تجربه درس آموزی شراکت کرده و، تا دیر نشده، بخود جنبیده و «جمهوری اخوان المسلمین» را - لاقلاً تا اینجا و اکنون - به حاشیه تاریخ فرستاده اند.

هنگامی که مردم مصر علیه دیکتاتوری حسنی مبارک برخاستند و از دل جمعیت هاشان نیروهای آماده و منسجم اخوان المسلمین سر بر کشیدند و، ظاهراً به مدد صندوق های رأی «انتخابات آزاد» توانستند به مصادر قدرت دست یابند، بسیاری از ما ناظران سیاسی ایرانی بر این عقیده بودیم که آنها تازه وارد تونلی شده اند که گذر از آن حداقل سه - چهار دهه به طول می کشد اما ما، که سه چهار دهه پیش وارد آن شده ایم، اکنون شاهد آنیم که کورسوی روشنائی انتهای تونل آرام آرام به سوی ما می آید. اما تاریخ به ما چنین پاسخ داد که مصری ها، یا ترک ها، چندان نیازی به اتلاف جان و مال و جوانی و هستی خود به مدت سه چهار دهه ندارند چرا که الگوی اسلامی شدن ایران پیش روی آنان است و آنها می توانند از تکرار حادثه ای که در یک جای دیگر و در مورد مردمی دیگر رخ داده در سرزمین خود جلوگیری کنند.

اما، برآستی تجربه ایران کی به داد ترک ها و مصری ها رسید و همین مردمی که یک سال پیشتر به اخوان المسلمین رأی داده بودند، یا هفت هشت سالی پیش حزب اردوگانی را بقدرت رسانده بودند، چگونه توانستند، با عبرت گیری و درس آموزی از تجربه ایران، هراس از «اسلامی شدن» کشورشان را تبدیل به عمل سیاسی بازدارنده کنند؟

توجه کنید که پاسخ ما به این پرسش چندان اهمیتی ندارد اگر در جریان کوشش برای یافتن پاسخی درخور به چند واقعیت شگفت انگیز دیگر، که مکث بر آنها بی فایده نیست، توجه نکنیم. نخست اینکه مصری ها و ترک ها نیز، در جریان تسلیم کشورشان به اسلامیت ها، همانقدر خام و خوش خیالانه و بی خردانه و بی خبرانه عمل کرده اند که ما در 57 به انجامش رسانده بودیم؛ با باورهای از این قبیل که اسلامیسیم می تواند به دیکتاتوری خاتمه دهد و دموکراسی را برقرار سازد؛ اسلامیسیم به

معنای آزادی و آبادی و تساهل و برادری است؛ و اسلامیت ها مردمی خداترس و باوجدان و راستکار و اخلاقی اند...

دو دیگر اینکه نیروهای سکولار دموکرات این کشورها نیز، درست همچون نیروهای مشابه شان در کشور ما در بزنگاه انقلاب، از یکسو سرکوب «حکومت سکولار - دیکتاتوری» شده و از سوی دیگر متفرق و دشمن یکدیگر بودند و هنگامی که نوبت به سرنگونی یک رژیم و برآمدن حکومتی نو رسید آنها بازی را به اسلامیت های سازمان یافته و مجهز باختند.

سومین درس نیز به نحوه عملکرد همین «حکومت های سکولار دیکتاتور» در این کشورها بر می گردد. طی چندین و چند دهه، سکولار دیکتاتورها ترس شان بیشتر از سکولار دموکرات ها بود تا از اسلامیت ها. آنها حتی به اسلامیت ها اجازه دادند که (لابد در تقابل با کمونیست ها) فعالیت کنند و در جامعه ریشه بدوانند.

و توجه کنیم که، در واقعیت امر، وجه فارق «سکولار دیکتاتورها» با «سکولار دموکرات ها» در سکولاریسم نبوده و نیست و این «عامل تفکیک» را باید در دموکراسی جستجو کرد. دیکتاتورهای سکولار، با سرکوب دموکراسی است که سکولاریسم را در پیشگاه اسلامیت سر می برند و راه را برای به قدرت رساندن آنها هموار می سازند.

می خواهم بگویم که، در ابتدای کار، بین ایران 1978 و ترکیه اواخر دهه 2000 و مصر 2012 شباهت های فراوانی وجود داشت، اما از آنجا که سکولار دموکرات های این دو کشور تجربه ایران را پیش رو داشتند (تجربه ای که ایرانیان در زمان انقلاب 57 فاقد آن بودند)، در پی سر بر آوردن اسلامیت ها و نشان دادن شباهت هاشان با حکومت اسلامی، توانستند - تا دیر نشده - آن ها را سر جایشان بنشانند. و اینگونه است که اکنون می توان بروشنی دید که اسلامیت های ترکیه نتوانسته اند برنامه های خود را کاملاً اجرا کنند و کشیده بلند تظاهرات مردم آنها را فعلاً سر جایشان نشانده است و در مصر نیز مردم، به کمک ارتش ملی شان، اخوان المسلمین و رئیس جمهور منتخب شان را خانه نشین کرده و قانون اساسی شریعت مدار شان را به دور ریخته اند.

اما آنچه تا اینجا نوشته ام بهر حال به دیروز و امروز برمی گردد و چون به فردا بیاندیشیم در می یابیم که این بار نوبت ما ایرانیان است که از تجربه کنونی ترکیه و مصر درس بیاموزیم؛ که اگر چنین نکنیم یقیناً معلم تاریخ به ما نمره قبولی نخواهد داد و ما همچنان در مزبله ای که دچارش شده ایم گرفتار باقی خواهیم ماند.

و درسی که می توان از تجربه های اخیر مردم مصر و ترکیه گرفت چیست؟
من فکر می کنم که نخستین و مهمترین درس آن است که اگر، در برابر نیرومنسجم اسلامیت ها، نیروی منسجم سکولار دموکرات ها وجود نداشته باشد، برد همیشه از آن اسلامیت ها خواهد بود. در این مورد تجربه یک سال اخیر مصر پیش روی ما است. بیست میلیون نفری که این روزها به خیابان آمدند و حکومت اخوان المسلمین مصر را سرنگون ساختند همین دیروز به دنیا نیامده و صاحب عقیده نشده بودند.

این ها یک سال پیش هم بودند و بسیاری شان در انتخابات هم شرکت داشته و برخی شان به آقای مرسی رأی داده بودند. نتیجه اعلام شده نشان می داد که این عضو اخوان المسلمین کمی بیش از نیم آراء مردم را به دسا آورده است. اما آن «نیمه دیگر» نشان می داد که سکولار دموکرات های مصر متفرق اند و اغلب سرگرم رقابت و مبارزه با یکدیگرند تا علیه اسلامیت ها. به نظر می رسد که اگر آنها یک سال پیشتر متحد عمل کرده بودند در همان سال انتخابات را می بردند. آنها چنین نبودند و بازنده شدند؛ اما این باختی بود که آنها را ب یاد تجربه ایران انداخت و به سوی همصدائی و همدلی سوق شان داد.

ما در کشورمان حتی فرصت این تجربه یک ساله را نداشتیم و آزادی - اگر واقعاً به دست آمد بود، یک «بهار» بیشتر فرصت نداشت. انقلابیون اسلامیت در نخستین قدم ارتش را، همراه با سکولارهای دموکرات و غیر دموکرات، یکجا، تیرباران کردند و سپس جنگ به کمک شان رسید. شاید هنوز ما به عمق سخنی که خمینی آن روزها بر زبان آورد پی نبرده باشیم؛ آنجا که گفت «جنگ موهبت الهی بود». درست هم می گفت؛ جنگ برای آنها مهلت خرید تا ارتش را نابود و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (و نه سپاه پاسداران ایران) را بوجود آورند و، با اختراع شعبده ای به نام «اصلاح طلبی»، از اتحاد نیروهای سکولار دموکرات ایران جلوگیری کنند. آن بخش از نیروها نیز که به خارج کشور آمدند، در نابوری از اینکه حکومت اسلامی آمده است که بماند، هر یک بر طبل خودپسندی ها و خودمحوربینی های خود کوبیدند و از اتحاد عمل گریختند.

براستی آیا از خود پرسیده ایم که، اگر قرار بر این است که در خارج کشور بمانیم و بر سرنوشت داخل کشور تأثیری نداشته باشیم، وجود این همه حزب و دسته و گروه سیاسی، با برنامه های خاص و خواست های مشخص اما غیرعملی، در خارج کشور از سر چیست؟ براستی اهمیت وجود نهادهائی سیاسی که نه برای امروز، بلکه برای فردای ایران، برنامه دارند در چیست؟ چه فایده دارد که بخشی از جمعیت خارج کشور پادشاهی خواه باشد یا جمهوری طلب و هر یک از این بخش ها ده ها سازمان بوجود آورده و از حرف زدن با هم اجتناب کنند؟

مثلاً فایده این همه سازمان و اتحادیه جمهوری خواهان ایرانی چیست و چرا این همه سازمان نمی توانند، لاقلاً در مبارزه برای پایان دادن به عمر حکومت اسلامی، با هم اتحاد کنند؟

از دید من دلیل این وضعیت واضح است: هیچکدام این سازمان ها برای مقابله با «حکومت اسلامی» ساخته نشده و این حکومت را تزلزل ناپذیر فرض کرده و تنها خود را در اندازه های «دولت اسلامی» می بینند و چون شرایط تصرف این دولت را ندارند، بجای اندیشیدن به انحلال حکومت، در فکر همکاری با اصلاح طلبان اسلامی و کسب موقعیت از طریق دخالت آنها در تصرف دولت اند. و اینگونه است که وقتی مهندس میرحسین موسوی ظهور می کند یکباره ماهیت همه این سازمان های «خود - ناتوان - بین» نیز آشکار می شود: آنها حواشی اصلاح طلبان حکومتی هستند. یعنی «با» آنهایند و نه «بر» آنها.

اما فکر نکنید که آنچه می گویم تنها شامل جمهوریخواهان (که خود به اردوگاه آنان تعلق دارم) می شود. پادشاهی خواهان نیز دست کمی از آنها ندارند؛ هزار تکه و پاره اند و به خون هم تشنه. و همگی، بصورتی خودباورانده، در جستجوی یافتن راهی برای معامله با اصلاح طلبان (اسلامیت های به ظاهر معقول) اند. مثلاً، در یکی از سلسله گفتارهای دفتر سیاسی حزب مشروطه ایران خواندم که سه سال

پیش برخی از اعضا حزب اظهار می داشتند که آلترناتیو همین جنبش سبز است و ما در خارج کشور نیازی به آلترناتیو سازی نداریم. (2)

در واقع، وقتی که برنامهء انحلال و براندازی «حکومت اسلامی» در مد نظر یک سازمان سیاسی خارج کشوری نباشد اساساً چه نیازی به اتحاد عمل با دیگران وجود دارد؟ اگر «حکومت اسلامی» آن سد سیدی نیست که ما را کلاً از رسیدن به حکومت سکولار دموکرات در کشورمان مانع شود، آنگاه، چه نیازی به این هست که به آلترناتیو سازی بپا نیشیم و وقت خود را تلف راهی کنیم که در خارج کشور به ده و شهری نمی رسد؟

آنها می اندیشند که آلترناتیو سازی در خارج کشور ممکن و مقدور و لازم نیست و بجای آن باید به پروژه های ممکن و مقدور و لازمی همچون «انتخابات آزاد» پرداخت و حکومت را چنان ضعیف کرد که تن به این «خودکشی متمدنانه» بدهد!

اما این داستان انتخابات آزاد هم، چه در مورد مصر و ترکیه و چه در مورد ایران، خود داستان بلندی شده است. می گویند آنچه ارتش مصر و بیست میلیون مردم این کشور که علیه حکومت اخوان المسلمین به خیابان ها آمدند، انجام دادند، در واقع، علیه حکومتی «منتخب مردم مصر» بود که در «انتخاباتی آزاد» و حتی «دموکراتیک» بقدرت رسیده بود و، در نتیجه، حکم «کودتا» را داشت. من اما از خود می پرسم که آیا همینکه سر خیابان صندوق بگذاریم و مردم هم بیایند و دست به گزینش بزنند و نهاد کنترل کننده انتخابات هم آراء مردم را با امانت داری بخواند کافی است تا این «واقعه» را «انتخابات آزاد و دموکراتیک» بخوانیم؟ بله، همهء شرایط بالا برای انجام یک «انتخابات آزاد و دموکراتیک» لازم اند اما، در عین حال، اصلاً کافی نیستند. حد کفایت شرایطی دارد. مثلاً، قبل از هرچیز باید دید که «چارچوب قانونی» انتخابات چیست و تا چه حد دموکراتیک است؟ گزینه های پیش روی مردم چگونه به آنها معرفی شده اند؟ و دوران این معرفی و آشنائی چقدر بوده است؟ از اینگونه پیش شرط می توان تعداد دیگری را نیز نام برد اما همین اندازه کافی است تا انتخاب حسن روحانی در ایران و محمد مرسی در مصر را از صفاتی نظیر آزاد و دموکراتیک بودن بیاندازد. انتخاباتی که از فیلتر شرایط مربوط به ارزش ها و شریعت ها و توضیح المسائل آخوندهای مذاهب مختلف برآمده باشد هرگز از حقانیت (یا به زبان اخوندی، مشروعیت) برخوردار نمی شود. تعجیل در انجام انتخابات در دوران بلافاصله پس از سقوط حکومت های قبلی، و جلوگیری از طرح برنامه ها و نظرهای مختلف برای آگاه سازی مردم نیز فرصت فکر کردن آزاد و آگاه را از مردم می گیرد.

از نظر من، در فقدان اینگونه شرایط لازم و کافی، تصرف قدرت بوسیلهء یک گروه از طریق استفاده از صندوق رأی با تصرف قدرت بوسیلهء ارتشی که پشتیبانی اکثر مردم یک کشور را دارد متفاوت نمی کند؛ چرا که اگر بحث صرفاً پیرامون «تصرف قدرت» است، یکی با نیروی اسلحهء یک ارتش ملی به قدرت می رسد و یکی با انجام فریبکارانه و شتابزدهء انتخاباتی به ظاهر آزاد و هر دوی اینها می توانند هم کودتا نامیده شوند و هم انقلاب، بی آنکه در اینجا به خوب بد این دو گونه روند کاری داشته باشم. (و همینجا بگویم که من در معادله ای که مطرح کرده ام بر این صفت «ملی» تأکید می کنم و مشکل «اعلام بی طرفی ارتش» و فرو

ریختن ساختار آن و تیرباران شدن و فرار امرای «ارتش شاهنشاهی» در ایران را نیز فقدان همین صفت می دانم؛ مقوله ای که خود نیاز به بررسی مستقل دارد).

باری، منظورم آن است که «نحوه فروپاشی یک حکومت ایدئولوژیک یا مذهبی» ربط مستقیمی به «سکولار دموکراسی» ندارد و این معنا تنها در صورتی قابل ارزیابی می شود که حکومت و دولت های برآمده از «کودتای نظامی» یا «صندوق رأی»، پس از رسیدن به قدرت، تا چه حد زمینه را برای استقرار سکولار دموکراسی در کشورها فراهم می کنند.

ملت مصر حکومت اخوان المسلمین را پس زده و ارتش ملی این کشور هم با مردم هم‌آوا شده است. اما هیچکدام از این ویژگی ها نمی تواند لزوماً از بازتولید استبداد سکولار یا مذهبی در آینده جلوگیری کند و تنها نیروهای سکولار دموکرات هستند که، با فرارفتن از سطح منافع گروهی - و اغلب بی معنا و بی محتوا - ی خود و یافتن فرصت دخالت قدرتمندانه در روند ساختن آینده کشور، می توانند آینده سکولار دموکراسی در یک کشور را تضمین کنند. تفرق در صفوف نیروهای سکولار دموکرات در عمل همواره به سود نیروهای استبدادی و ایدئولوژیک منسجم می شود.

بدین سان، لازم است که، پیش از بستن این مقوله، به تکرار درسی که «ما» می توانیم از تجربه «آنها» بگیریم بپردازم: تجربه مصر به ما می گوید شرط نباختن به اسلامیت ها - چه اصلاح طلبان و چه اقتدار گرایان شان - اتحاد عمل نیروهای سکولار برای برنامه ریزی تشکیلاتی و در راستای منحل ساختن حکومت مذهبی و لغو کامل قانون اساسی خطرناکی است که مواضع ایدئولوژیک و ساختار قدرت برآمده از آن را در یک کشور تعیین می کنند.

در این مورد بد نیست خواننده گرامی خود را به پرسشی که در مقدمه «پیمان نامه عصر نو»ی مربوط به «نخستین کنگره سکولار دموکرات های ایران» (که دو سه هفته دیگر در شهر واشنگتن امریکا برگزار می شود) آمده رجوع دهم و از او بخواهم که در ذهن خویش برای پرسشی، که می توانم آن را بصورت زیر تغییر دهم، پاسخی عملی پیدا کند: «چگونه می توان اتحادی تشکیل داد متشکل از لیبرال دموکرات ها تا سوسیال دموکرات ها، از جمهوریخواهان تا پادشاهی خواهان، از مسلمانان تا ایرانیان یهودی و بهائی و مسیحی و زرتشتی، از بی خدایان تا عارفان، از فیلسوفان تا دهریون، با هر زبان و فرهنگ و ریشه قومی؟» (3)

1. <http://www.newsecularism.com/2013/07/05.Friday/070513.Turkish-Chant>
2. <http://www.seculargreens.com/Articles/Hezb-e-Mashrute-Re-Toronto-gathering.htm>
3. <http://www.isdcongress.com/16051593158516011740zwnj-170516061711158516071.html>

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>